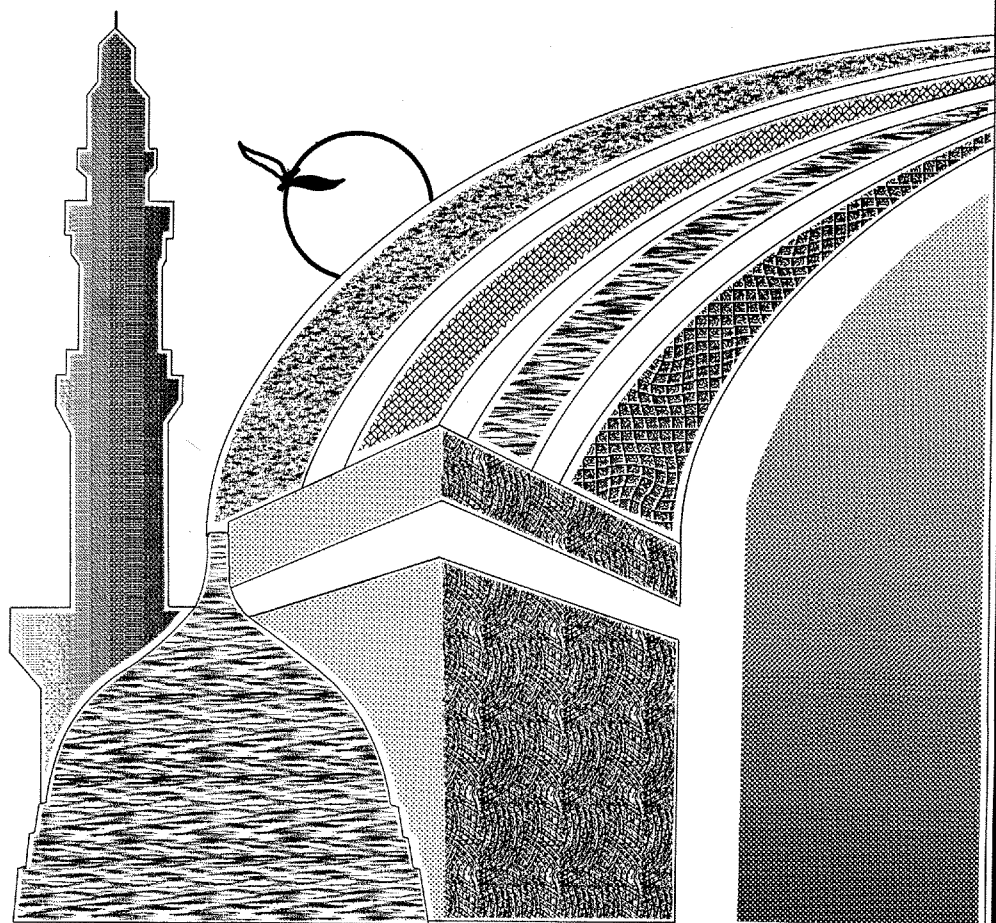
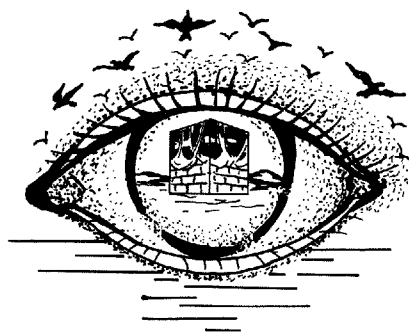


اسرار و معارف حجّ



عرفان حج

(۲)



قادر فاضلی

زیارت عام و زیارت خاص

از دیدگاه عرفان، حج واجب زیارت عام یا اعم و حج عمره زیارت خاص یا اخص نامیده شده است. حج واجب از آن جهت به زیارت عام نامبردار گشته که به جهت عمومی بودنش، به منزله قیامت است؛ همانطور که در قیامت، همه در محضر حضرت حق حضور می‌یابند و با خدای خود ملاقات می‌کنند و در واقع همانگونه که قیامت روز زیارت اعم است، حج نیز به لحاظ شباهتش به قیامت، روز زیارت عام نام گرفته است. از این رو، عظمتی که حج واجب دارد و شکوه و هیبتی که ایام حج از آن برخوردار است، هیچ عبادتی به پای آن نمی‌رسد. باید گفت که حج، رستاخیز در دنیا و یا رستاخیز دنیایی اسلام است. اما حج عمره، به عمومیت حج واجب نیست؛ زیرا هر زمانی، گروهی به زیارت خانه خدا مشرف می‌شوند لذا آن را زیارت اصغر یا اخص نامیده‌اند.

هریک از این دو نوع حج، خصوصیتی داشته و از حیثیت خاصی بر دیگری فضیلت دارند. خصوصیت و فضیلت حج واجب و برتری آن بر عمره، در بسیاری اعمال و مناسک آن است. عمره نیز از آن جهت که به زمان خاصی مقید نبوده، و هر زمانی می‌شود به‌جا آورد، بر حج واجب فضیلت و برتری دارد. بنابراین هر یک از اینها، با این‌که از جهتی بر دیگری برتری دارند ولی در مجموع با هم برابر می‌شوند.



محمی‌الدین عربی می‌گوید: با توجه به آنچه گفته شد، هیچ‌یک از اینها بر دیگری فضیلت ندارند؛ زیرا اگر یکی از جهتی فاضل است از جهت دیگر مفضول است، پس در نهایت با هم برابرند و این تنها چیزی است که در دستگاه الهی بدین شکل موجود است؛ زیرا همه ماسوی‌الله قابل مفاضله (قبول‌کننده زیادت و نقصان) هستند، جز مسأله حج. حتی در اسماء خدا نیز مفاضله هست که بعضی از آنها اسم‌های اعظم و بعضی دیگر غیر اعظم‌اند.^۱

قلب عارف حج اسماء الله

پیشتر در مقاله‌ای - که در شماره ۱۹ آمد - گفتیم: خداوند دو خانه دارد: خانه بیرونی؛ «کعبه» و خانه درونی «قلب مؤمن» و همانگونه که به خانه برونی خویش عنایت دارد به خانه درونی خود نیز عنایت می‌کند.

«وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»^۲.

«و بدانید که خدا بین انسان و دلش در آمد و شد است.»

و نیز در روایتی آمده است:

«قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ»^۳.

«قلب مؤمن عرش خداوند رحمان است.»

در عرفان دو نکته ظریف در این خصوص بیان شده است:

نخستین نکته: رابطه «عرش» و «قلب» آدمی مانند رابطه «الله» و «رحمان» است. الله هیچگاه منکر نداشته و لیکن رحمان را کسانی منکر شده‌اند. قرآن کریم نیز از قول منکران می‌فرماید: «قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ...»^۴! «منکران گفتند رحمان کیست؟ و ما رحمان نمی‌شناسیم.» پس چه بسا کسانی باشند همانگونه که منکر رحمان هستند، منکر مستوای رحمانی - که همان قلب مؤمن است - نیز باشند و در این میان تنها نائل‌شدگان به رحمت الهی - مرحومان - هستند که هیچگاه منکر «رحمان» نبوده و به تبع آنها، منکر «قلب» - که محل رحمان است - نیز نیستند. اما محرومان از رحمت ایمان، منکر رحمان هستند.

نکته دوم: همانگونه که بیت ظاهری (کعبه) محل طواف ملائکه و اسماء‌الله است، بیت

باطنی (قلب مؤمن) نیز محل طواف ملائکه و اسماء الله می‌باشد. و از سویی، چون الله در قلب مؤمن است، اسماء الله نیز به دنبال مسمای خود است که همان الله باشد و ضرورتاً به دور خانه الله (قلب) طواف می‌کنند.

محمی‌الدین عربی در ارائه این مبحث چنین آورده است: «پس بفهم تو را به چیزی آگاه ساختم که اگر آن را به عمل رسانی، به قدری از علم الهی برای تو آشکار می‌شود که جز خدا کسی به مقدار آن واقف نخواهد شد. و عارف به قدر آگاهی‌اش از آنچه از علوم ذوقی الهی بدو گفتم، عزیز خواهد بود.»^۵

خانه ناس

خداوند سبحان در قرآن کریم در خصوص حج می‌فرماید:

«وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»^۶.

«و برای خدا است که بر همه مردم زیارت خانه‌اش را واجب کند، البته آن دسته از مردم که استطاعت و قدرت رفتن به سوی خانه خدا را دارند.»

با توجه به کلمه «ناس» که به معنای مردم است گفته شده: حج بر همه مردم مستطیع؛ اعم از مرد و زن، صغیر و کبیر، بنده و آزاد، مسلمان و غیرمسلمان واجب و فرض است لیکن آنچه مقبول می‌افتد حج انسان مسلمان است؛ یعنی بر همگان واجب است ولی قبولش در درگاه الهی منوط به ایمان و اسلام می‌باشد.

حضرت امام علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«این خانه ناس است. شخصی یا اشخاصی یا گروهی یا طوایف خاصی این طور نیست که اولی باشند به خانه خدا از دیگر ناس، همه مردم، آنهایی که در سراسر دنیا هستند، در مشارق ارض و مغارب ارض، مکلف هستند که مسلم بشوند و در این خانه، که قرار داده شده است از برای ناس، مجتمع بشوند و زیارت کنند.»^۷

مطلبی که در اینجا مطرح است این‌که: آیا دعوت الهی از مردم، دعوت از ذات است، یا صفت؟ اگر دعوت از ذات باشد همه انسانها را شامل می‌شود؛ زیرا «ناس» ذاتی هر انسانی است و اگر مراد دعوت از صفت باشد در این صورت دعوت فقط شامل انسان مسلم می‌گردد. با



توجه به این که اسلام نیز دو معنا دارد؛ «معنای عام» و «معنای خاص» می توان گفت که: اگر مراد از اسلام معنای عام آن باشد که به معنای «تسلیم و مطیع بودن» است باز همه انسانها را شامل می شود؛ زیرا هر انسانی در ذات و فطرت خود تسلیم اراده الهی است. چون اراده الهی بر همه انسانها تعلق گرفته و همه را از عدم به عرصه وجود آورده و همه امر (کن) الهی را پذیرفته اند.

بنابراین از این جهت همه مسلمان بوده و دعوت الهی شامل همگان شده و هر کسی خانه خدا را زیارت کند به یقین مقبول خواهد بود.

اما اگر مراد از اسلام صفت اسلامی به معنای خاص باشد؛ یعنی کسانی باشند که به دین اسلام گرویده اند و فقط از آنها پذیرفته شود، در این صورت حج غیر مسلمان مقبول نمی افتد، در حالی که مکلف به آن می باشد.

مطلب دیگر این که اگر در آیه شریفه لفظ «حج» به فتح [حَج] خوانده شود، معنای مصدری و اگر به کسر [حِج] خوانده شود معنای اسمی می دهد.

در صورت اول حاجی به خانه خدا رفتن را قصد می کند و اعمال مربوط به آن را به جا می آورد ولی در صورت دوم قصد خانه خدا را می کند. در اولی حاجی در مقام خادم البیت است اما در دومی حاجی در مقام خود بیت است، در این صورت معنای آیه چنین می شود که:

«لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ أَنْ يَخْعَلُوا قُلُوبَهُمْ كَالْبَيْتِ».

«برای خداست که مردم دل‌های خود را مانند خانه خدا قرار دهند.»

در صورت اولی حاجی می خواهد آثار حق را در دلش ببیند ولی در دومی می خواهد خود خدا را در دلش ببیند؛ زیرا که دل خانه اوست و آدمی می خواهد صاحب خانه را در خانه اش ببیند و فرق بین این و آن بسیار است.^۸

لباس احرام

یکی از دستورات فقهی حج، احرام است. حاجی وقتی مُحَرَّم می شود باید به احکام مخصوص احرام عمل کند. یکی از آن احکام بر تن داشتن لباس احرام است. لباس احرام خصوصیتی دارد؛ از جمله آن خصوصیات، یکپارچه و ساده بودن و دوخته نبودن آن است.

لباس احرام از دو لباس تشکیل شده که آن را «اِزار» و «رداء» می‌نامند. یکی از اسرارِ عرفانی، دوخته نبودن لباس احرام است که لباس دوخته نشانه ترکیب است ولی سادگی و دوخته نبودن، نشانه نفی ترکیب می‌باشد. ترکیب علامت نوعی انفصال و جدایی در چیزی یا بین چیزهایی است که در اثر ترکیب به هم وصل شده است.

حاجی با پوشیدن لباس احرام، هر نوع ترکیب را، که نشانه انفصال از حق است، دور ساخته و خود را متصل به حق می‌پندارد.

سر دیگر پوشیدن اِزار و رداء، متلبس شدن به لباس حضرت معبود است. در روایتی آمده است که خدا می‌فرماید:

«الْكِبْرِيَاءُ رِذَائِي وَ الْعِظَمَةُ اِزَارِي». احرام الهی به کبریا و عظمت است که هیچ‌گونه ترکیب در آن راه ندارد؛ زیرا صفات الهی عین ذات اوست و ترکیب از ذات بسیط او به دور است. از این رو حاجی که می‌خواهد به اخلاق الهی متخلق شود؛ (تَخَلَّقُوا بِاِخْلَاقِ اللّٰهِ) سعی می‌کند به لباس خدایی مُحَرَّم شود.

البته لباس احرام الهی لباس معنوی و لباس احرام بنده خدا لباس حسی و مادی است که پوشیدن آن مقدمه‌ای برای رسیدن به مقامات معنوی احرام می‌باشد. در واقع حاجی با احرام خویش به صفتی از صفات الهی متصف می‌شود.^۹

فلسفه احرام

احرام، حرام کردن یا وارد منطقه و محدوده‌ای شدن است که در آن منطقه و محدوده بعضی از چیزها بر آدمی حرام می‌گردد.

انسان با گفتن تکبیرة الاحرام نماز، بسیاری از چیزها را بر خود حرام می‌کند؛ مانند خوردن، آشامیدن، حرکت کردن، خندیدن، حرف زدن و

در حج نیز آنگاه که حاجی مُحَرَّم می‌شود، چنین حالتی پیدا می‌کند و بعضی از چیزهایی که پیشتر برای او حلال بود، در حال احرام برایش حرام می‌گردد.

عارفان این حرمت را دلیل عزت حاجی دانسته و می‌گویند: حاجی با احرامش باید در خود احساس استغنا کرده، خود را غنی از خیلی مسائل بداند. حرام کردن بعضی از امور برخورد،



دلیل بر عدم وابستگی انسان مُحَرِّم است؛ به عبارت دیگر، معنویت حج در هنگام احرام، حاجی را متصف به صفات الهی می‌کند؛ یعنی تشرف به محضر حضرت ربوبی، مربوب (بنده) را به صفت رب متصف می‌کند که یکی از صفات حضرت پروردگار غنی بودن است؛ «عَبْدِي أَطِيعَنِي حَتَّىٰ أَجْعَلَكَ مِثْلِي»؛ «بنده من، مرا اطاعت کن تا تو را مثل خود بگردانم».

بندگی حاجی، او را به مقام استغفار خوانده و از توجه به ماسوی الله غنی ساخته است.

اقبال لاهوری در این زمینه کلام شیرین و بلندی دارد:

خدمت و محنت، شعار اشتر است	صبر و استقلال، کار اشتر است
گام او در راه کم غوغاستی	کاروان را زورق صحراستی
مست زیر بار محمل می‌رود	پای کوبان سوی منزل می‌رود
تو هم از بار فرائض سر متاب	برخوری از عِنْدَهُ حُسْن المآب
در اطاعت کوش، ای غفلت شعار	می‌شود از جبر پیدا اختیار
ناکس از فرمان‌پذیری کس شود	آتش ار باشد ز طغیان خَس شود
هرکه تسخیر مه و پروین کند	خویش را زنجیری آیین کند
قطره‌ها دریاست از آیین وصل	ذره‌ها صحراست از آیین وصل
شکوه سنج سختی آیین مشو	از حدود مصطفی بیرون مشو

نکته بسیار لطیف دیگر عرفا در خصوص احرام، این است که: ما به جای این‌که بگوییم

حاجی بعضی از اشیا را به خود حرام می‌کند، بهتر است بگوییم: حاجی خود را به بعضی از اشیا حرام می‌کند تا آن اشیا به حاجی نرسند.

چونکه بیرون شد زباغ آن یوسف گل پیرهن

گل به دام‌گیریش دست زلیخا می‌شود

چون حاجی برای خداست و همه اشیا برای حاجی است و این مضمون روایتی است که

خدا به بنده‌اش می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا آدَمَ، خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ مِنْ أَجْلِكَ وَ خَلَقْتُكَ مِنْ أَجْلِي».

«ای فرزندان آدم، همه چیز را به خاطر تو آفریدم و تو را به خاطر خودم خلق کردم».

البته مضمون این روایت و مطالب عرفا از آیات قرآن کریم اخذ شده است که می‌فرماید:

﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾. ۱۰

«و هر آنچه در آسمانها و زمین است را به تسخیر شما درآورد.»

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾. ۱۱

«او همان خدایی است که هر چه در زمین است را برای شما آفرید.»

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾. ۱۲

«و جن و انس را جز برای عبادت خویش نیافریدم.»

این آیات شریفه می‌فرماید همه چیز را برای شما و شما را جهت پرستش خودم آفریدم. البته بعضی‌ها «لیعبدون» را به «لیعرفون» معنا کرده و گفته‌اند منظور از خلقت، معرفت بوده است و حدیث قدسی معروف را نیز شاهد صدق گفتار خویش قرار داده‌اند که می‌فرماید:

«كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَخْبَيْتُ أَنْ أُعْرَفَ وَ خَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ».

«من گنج نهانی بودم، دوست داشتم که شناخته شوم، بدین جهت مخلوقات را آفریدم تا که شناخته شوم.»

گوهر خود گم مکن اظهار شو

کنت کنزاً گفتم مخفیا شنو

تا نماند گنج حکمتها نهان^{۱۳}

بهر اظهار است این خلق جهان

بنابراین مُحَرَّم شدن و حرام کردن بعضی از چیزها به خود یا خود را به بعضی از آنها، بیانگر عظمت و عزت انسان مُحَرَّم است.^{۱۴}

کعبه و معرفت نفس

یکی از اسرار عرفانی سفر به سوی خانهٔ خدا، خودشناسی حاصل از این سفر است. با این‌که خداوند بر همهٔ هستی احاطهٔ قیومیّه دارد و به قول قرآن کریم هر طرف که رو کنی با خدا روبرو خواهی بود؛ (فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ).^{۱۵}

بس که از هر طرفی راه به تو بسیار است

به تو برگردد اگر راهروی برگردد



ولی باتوجه به حس‌گرایی شدید اکثر انسانها، خداوند آنها را به سوی مثل و مانندِ خودشان که همان بیت‌الله الحرام باشد دعوت می‌کند. مثلیتِ خانهٔ خدا با آدمی به‌چند جهت است: الف: از جهت خَلقت، که هر دو مخلوق خدا هستند. ب: از جهت جسمانیت و قابل حس و مشاهده بودن.

بنابراین وقتی انسان به سوی خانهٔ خدا می‌رود، در واقع به سوی خودش می‌رود؛ زیرا از همان خانه یکی در وجود خود آدمی است. خانهٔ بیرونی آئینهٔ خانهٔ درونی (دل) و خانهٔ درونی آئینهٔ خانهٔ بیرون (کعبه) می‌شود و در هنگام وصال مسالک می‌یابد که آنچه به دنبالش بوده در خودش هست. در این زمان است که به خودش واقف گشته و خودش را می‌شناسد وقتی خود را شناخت خدای خود را نیز می‌شناسد که: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ».

خانهٔ خدا دلیل معرفت انسان می‌شود. معرفت به خود و خدا. همچنین باعث می‌شود که آدمی بفهمد قوی‌ترین دلیل و نزدیک‌ترین راه به خدا، خودش بوده است.

محمی‌الدین عربی در کتاب فتوحات، فصلی به همین عنوان باز کرده و به بیان مطلب فوق‌الذکر پرداخته است.^{۱۶}

شاید قصهٔ سفر سی مرغ به سوی سیمرغ شیخ فریدالدین عطار نیشابوری در منطق‌الطیر همین باشد که وقتی مرغها به میعادگاه و کعبهٔ مقصود رسیدند سیمرغ را به شکل ۳۰ مرغی که به مقصود رسیده بودند دیدند.

آفتاب قربت از پی‌شان بتافت	جمله را از یرتو آن جان بتافت
هم زعکس روی سی مرغ جهان	چهرهٔ سیمرغ دیدند آن زمان
چون نگه کردند این سیمرغ زود	بی‌شک این سی‌مرغ آن سیمرغ بود
در تحیر جمله سرگردان شدند	می‌ندانستند این یا آن شدند
خویش را دیدند سیمرغ تمام	بود خود سیمرغ سی مرغ تمام
چون سوی سیمرغ کردند نگاه	بود این سیمرغ در آن جایگاه
ور به سوی خویش کردند نظر	بود این سیمرغ ایشان آن دگر
ور نظر در هر دو کردند به هم	هر دو یک سیمرغ بودی بیش و کم
بود این یک آن و آن یک بود این	در همه عالم کسی نشنود این

آن همه غرق تحیر ماندند
چون ندانستند هیچ از هیچ حال
کشف این سر قوی درخواستند
بی زبان آمد از آن حضرت جواب
هر که آید خویشتن بیند درو
جان و تن هم جان و تن بیند درو^{۱۷}

کعبه نور، کعبه حجاب

با توجه به این که گفته شد کعبه دلیل و راهگشای انسان و نور راه اوست تا بتواند خود و خدایش را بهتر بشناسد، سالک الی الله در عین حال باید بداند که کعبه وسیله تقرب به خداست و نباید ظواهر و زیباییهای کعبه و اطراف آن، وی را از توجه به صاحب خانه بازدارد؛ از اینرو وقتی آئینه بودن خانه خدا برای حاجی و سالک الی الله روشن شد، باید متوجه صاحب خانه شود و تجلیات او را در خانه خویش ملاحظه کند و این سیر و سلوک خود را با سیر و سلوک صاحب مکتب؛ یعنی حضرت خاتم الانبیا - علیه و علی آله افضل صلوات المصلین - مقایسه کند که در معراج، آیات زیادی؛ اعم از ارضی و سمائی به وی نشان داده شد ولی آن حضرت در مقابل هیچیک از آنها حیران نگشت و از همه گذشت تا این که:

«تَمَّ دَنِي فَتَدَلَّنِي فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»^{۱۸}

«سپس نزدیک و نزدیک تر شد، پس این نزدیکی به اندازه دو کمان یا کمتر از آن رسید».

کسانی که مقصود از حج را فقط رسیدن به خانه خدا می دانند، وقتی به خانه می رسند در آنجا بازمی مانند و کعبه نهایت سفر آنها محسوب می شود، ولی عرفا کعبه را اولین منزلگه سلوک خود قرار داده و با استفاده از برکات کعبه و انوار آن، سیر ارضی خود را به سیر سماوی تبدیل می کنند.

آنان که مبهوت زرق و برق ظواهر کعبه و موج جمعیت می شوند، از فیوضات باطنی آن محروم شده و خانه خدا آنها را از نظر به صاحب خانه بازمی دارد و به عبارت دیگر، خانه خدا حجاب صاحب خانه می شود.



حاجی به هنگام طواف به دور خانه، و تکرار «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ...» باید گوشش را تیز کند و صدای پروردگارش را یا بشنود و یا درک کند؛ زیرا او نیز در جواب یارب‌های بندگان خویش لبیک می‌گوید. حاجی باید صدایش را بلند کند و چشم و گوشش را تیز. چون خانه خدا از ندای حاجی لذت می‌برد،^{۱۹} حاجی نیز می‌تواند از جوابی که می‌شنود یا از صحنه‌هایی که می‌بیند لذت ببرد.

این جهان کوه است و فعل ما ندا سوی ما آید نداها را صد^{۲۰}

گذشته از این خداوند سبحان خود فرموده است:

«أُدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»^{۲۱}

«بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را».

اجابت الهی دو صورت دارد: یا ملموس و ظاهری است و یا غیرملموس و باطنی. در صورت ظاهری، انسان یا جواب صدایش را می‌شنود و یا اجابت شدن خواسته‌اش را می‌بیند اما این مسأله فرع بر اجابت باطنی است؛ زیرا آدمی تا مقبول درگاه الهی واقع نشده باشد حال دعا و زاری پیدا نمی‌کند. بنابراین خود دعا کردن دلیل پذیرفته شدن دعا قبل از شروع به دعا است.

ای دعا ناکرده از تو مستجاب
داده دل را هر دمی صد فتح باب
ما عدم بودیم تقاضامان نبود
لطف تو ناگفته ما می‌شنود

مولوی در این خصوص حکایتی دارد که مضمونش کاملاً مطابق آیات قرآنی و روایات حضرات معصومین است.

آن یکی الله می‌گفتی شبی
گفت شیطانش خموش ای سخت‌روی
این همه الله گفتمی از عتو
او شکسته دل شد و بنهاد سر
تا که شیرین گردد از ذکرش لبی
چند گویی آخر ای بسیارگوی
خود یکی الله را لبیک کو؟
دید در خواب او خضر را در حضر
چون پشیمانی از آن کش خوانده‌ای؟
گفت هین از ذکر چون وامانده‌ای

زان همی ترسم که باشم ردّ باب
 که برو با او بگوای ممتحن
 آن نیاز و سوز دردت پیک ماست
 نه که من مشغول ذکر کرده‌ام
 جذب ما بود و گشاد آن پای تو
 زیر هر یا ربّ تو لبیک‌هاست
 زانکه یا رب گفتنش دستور نیست

گفت لبیکم نمی آید جواب
 گفت خضرش که خدا این گفت به من
 نی که آن الله تو لبیک ماست
 نی تورا در کار من آورده‌ام
 حیلها و چاره‌جویهای تو
 ترس و عشق تو کمند لطف ماست
 جان جاهل زین دعا جز دور نیست

تحریم صید:

یکی از محرمات بر انسان مُحَرَّم، صید کردن است. حاجی تا وقتی محرم است نباید حیوانی را صید کند یا به قتل برساند. این مطلب در قرآن کریم چنین بیان شده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَتْلُوَنَّكُمْ اللَّهُ بَشِيرًا مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ آيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^{۲۲}

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا شما را چیزی از صید امتحان می‌کند؛ صیدی که در دستان یا تیرهای شما بدان می‌رسد تا این‌که معلوم شود چه کسی از خدا و از قیامت می‌ترسد. پس هرکس بعد از این تعدی کرده و امر الهی را زیر پا نهد برایش عذابی دردناک خواهد بود.»

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَن ذُكِرَ...﴾^{۲۳}

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، تا زمانی که در احرام هستید به صید و کشتن حیوانات مبادرت نکنید...»

﴿أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِلسَّيْرَةِ وَحُرْمٌ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾^{۲۴}

«صید و خوردن از حیوانات حلال‌گوشت دریایی در حال احرام، برای شما حلال شده ولی صید حیوانات بری حرام است. و تقوای الهی را پیشه کنید خدایی که به سوی آن محشور خواهید شد.»



آنچه در مضمون آیات شریفه است ظاهراً یک حکم فقهی ساده است که طبق آن صید حیوانات بزّی حرام گشته و صید حیوانات بحری در دوران احرام حلال گردیده است. لیکن در عرفان برای آن باطن و سّری بیان شده؛ حکمتی برای تحریم صید بزّی و حکمتی برای حلّیت صید بحری.

حکمت تحریم صید این است که حاجی در این ایام خود صید حضرت حق است. آن که خود در دام دیگری است نمی‌تواند دیگری را به دام بباندازد. همانگونه که انسان برای صید کردن حیوانات برای آنها دام می‌نهد خدا نیز حُبّ الهی را دام حاجیان مؤمن قرار داده و آنها را صید کرده است.

محمّدالدین عربی می‌گوید: همانگونه که صیاد برای جلب صید صدایی همانند صدای خودشان درمی‌آورد تا صید به دام نزدیک شود، حضرت حق نیز مؤمنان را به صدای خودشان ندا زده و آنها را به سوی خود جلب می‌کند.

مولوی همین مطلب را چنین بیان می‌کند:

بانگ می‌آمد که ای طالب بیا	جود محتاج گدایان چون گدا
جود می‌جوید گدایان و ضعاف	همچو خوبان کآینه جویند صاف
روی خوبان زآینه زیبا شود	روی احسان از گدا پیدا شود
پس ازین فرمود حق در وَالضّحی	بانگ کم زن ای محمد بر گدا
چون گدا آینه جودست هان	دم بود بر روی آینه زیان
آن یکی جودش گدا آرد پدید	و آن دگر بخشد گدایان را مزید
پس گدایان آینه جود حق‌اند	و آن که با حقند جود مطلق‌اند ^{۲۵}

مولوی می‌گوید جود و احسان الهی دام نیازمندان، بلکه علت نیاز است. ولی محمّدالدین عربی می‌گوید: آنان که احسان الهی دامشان است گروهی دیگرند اما خاصان الهی نباید بنده احسان باشند و خداوند از آن جهت که غیور است خوش ندارد که اینان از خدا غافل شده و به احسان او مشغول باشند و از آنجا که صید حیوانات بزّی خود نوعی احسان است، لذا برای حاجیان در حال احرام حرام شده است.

حکمت حلیت حیوانات بحری

حکمتی که برای حلیت صید بحری بیان شده، این است که صید دریایی، صید آبی است و آب مایه حیات می‌باشد که هرچیز زنده‌ای از آن آفریده شده است همانگونه که قرآن کریم نیز می‌فرماید:

«وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا».^{۲۶}
 «و هر چیز زنده‌ای را از آب آفریدیم».

و چون مقصود از عبادت و غیر عبادت زندگی دلهاست، پس بین آب که مایه حیات است و عبادت که مایه حیات دلهاست، مناسبت بوده و هر دو خواسته الهی را به‌جا می‌آورند، از اینرو صید دریایی حلال شده است.^{۲۷} و اما علت این‌که فقط صید دریایی حلال است نه صید آبی این است که حکم الهی وسعت دارد و دریا نیز وسعت دارد، از این جهت مناسبت بین دریا و حکم الهی هست نه غیر دریا.

دوام تلبیه و وسعت آن

تلبیه همان لبیک گفتن است و آن یکی از شعائر حج و حاجیان است. حاجی با تکرار «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ...» ندای پروردگارش را که او را به زیارت خانه خود خوانده است پاسخ مثبت می‌دهد.

حضرت امام خمینی رحمته الله علیه در این باره می‌فرماید:

«از آنجاکه در این مناسک عجیب، از اول احرام و تلبیه تا آخر مناسک، اشاراتی عرفانی و روحانی است که تفصیل آنها در این مقال میسر نیست، اکتفا به بعض اشارات تلبیه‌ها می‌کنم:

لبیک‌های مکرر از کسانی حقیقت دارد که ندای حق را به گوش جان شنیده و به دعوت الله تعالی به اسم جامع، جواب دهند. مسأله، مسأله حضور در محضر است و مشاهده جمال محبوب، گویی گوینده از خود در این محضر بیخود شده و جواب دعوت را تکرار می‌کند و دنباله آن، سلب شریک به معنای مطلق آن می‌نماید، که اهل الله می‌دانند، نه شریک در الوهیت فقط. گرچه سلب شریک در



آن نیز شامل همه مراتب تا فنای عالم در نظر اهل معرفت است. و حاوی جمیع فقرات احتیاطی و استحبابی است مثل: «...الْحَمْدُ لَكَ وَ النَّعْمَةُ لَكَ...» و حمد را اختصاص می‌دهد به ذات مقدس، همچنین نعمت و او نفی شریک می‌کند و این نزد اهل معرفت غایت توحید است». ۲۸

حضرت امام علیه السلام در اینجا به وسعت معانی جمله تلبیه اشاره می‌کند. اصل این جمله عبارت است از: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَ النَّعْمَةَ لَكَ وَ الْمُلْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ».

این جمله شریف، مملو از اسرار عرفانی و اجتماعی و اخلاق و سیاسی است. از نظر عرفانی انسان سالک چون ندای پروردگارش را می‌شنود به او جواب داده و لبیک می‌گوید. و از آنجایی که همه چیز را در پرتو وجود حضرت واجب‌الوجود می‌بیند همه تعینها را عاریتی و تعلقی دانسته و تنها وجود حضرت حق را وجود محض و مستقل می‌یابد در این صورت هیچ قدرتی و حکومتی و هیچ موجودی برای او ارزش و استقلالی نداشته و همه را معدوم می‌بیند. و از طرفی هر عظمت و زیبایی و نعمتهای موجود در عالم از دیدگاه حاجی سالک [یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد].

بنابراین چون هر نعمتی مال اوست پس هر حمدی هم باید برای او باشد. و چون مالک هر چیزی جز خدای واحد نیست پس کسی حق ندارد ادعای مالکیت مطلق چیزی را بکند اولاً. و حق ندارد در ملک خدایی به عصیان و سرکشی بپردازد ثانیاً.

آری آن‌که به ندای خدای احد و واحد پاسخ مثبت داده و با او پیمان بندگی می‌بندد، از هر بندی خود را رها می‌سازد و دیگر به هیچ ندایی لبیک نمی‌گوید.

هر که پیمان با هوالموجود بست	گردنش از بسند هر معبود رست
مؤمن از عشق است و عشق از مؤمن است	عشق را ناممکن ما ممکن است
عقل سفاک است و او سفاک‌تر	پاک‌تر چالاک‌تر بی‌پاک‌تر
عقل در پیچاک اسباب و علل	عشق چوگانباز میدان عمل
عشق را آرام جان حریت است	ناقاهش را ساربان حریت است
آن امام عاشقان پور بتول	سرو آزادی زیستان رسول

الله الله، بای بسم الله پدر
 سرخرو عشق غیور از خون او
 بر زمین کربلا بارید و رفت
 تا قیامت قطع استبداد کرد
 سرّ ابراهیم و اسماعیل بود
 تیغ بهر عزت دین است و بس
 ما سوی الله را مسلمان بنده نیست

معنی ذبح عظیم آمد پسر
 سرخی این مصرع از مضمون او
 لاله در ویرانه‌ها کارید و رفت
 موج خون او چمن ایجاد کرد
 یعنی آن اجمال را تفصیل بود
 مقصد او حفظ آیین است و بس
 پیش فرعونى سرش افکنده نیست^{۲۹}

همچنین حضرت امام علیه السلام در این خصوص می‌فرماید:

«در فریضه حج که لبیک به حق است و هجرت به سوی حق تعالی، به برکت ابراهیم و محمد است، مقام «نه» بر همه بت‌ها و طاغوت‌هاست و شیطان‌ها و شیطان زاده‌هاست. و کدام بت از شیطان بزرگ آمریکای جهانخوار و شوروی ملحد متجاوز بزرگتر و کدام طاغوت و طاغوتچه از طاغوت‌های زمان ما بالاترند؟»^{۳۰}

«در لبیک لبیک، «نه» بر همه بت‌ها گوید و فریاد «لا» بر همه طاغوت‌ها و طاغوتچه‌ها کشید.»^{۳۱}

تمام این مطالب بیانگر اسرار گوناگون و ذو ابعاد بودن حج است، لیکن علاوه بر این، سرّ دیگری نیز هست و آن این‌که از نظر عرفان انسان عارف نه تنها در ایام حج بلکه در تمام عمر با تمام وجود لبیک‌گوی حضرت حق است. زیرا هر انسانی در تمام لحظات عمرش در دنیا و آخرت با اوامر الهی روبرو است و هر دم که امر خدا را اجرا کرد و از نهی او دوری جست، با این عملش ندای خدایش را لبیک گفته است. تمام آیات قرآن شریف انسانها را صدا زده و به سوی خود می‌خوانند. هر انسانی هر لحظه به هر یک از این آیات عمل کند، آن لحظه لبیک گفته و اگر عمل نکند به آن امر الهی لبیک نگفته است.^{۳۲}

با توجه به این‌که انسان عارف، تمام عمرش در انجام اوامر الهی و ترک نواهی اوست پس هر لحظه به لبیک‌گویی خدا مشغول است چه به «زبان قال» و چه به «زبان حال».

ز اولیا اهل دعا خود دیگرند که همی دوزند و گاهی می‌درند



که دهانشان بسته باشد از دعا
جستن دفع قضاشان شد حرام
کفرشان آید طلب کردن خلاص
آب حیوان گردد ار آتش بود
سنگ اندر راهشان گوهر بود
از چه باشد این ز حُسن ظن خود
کای اله از ما بگردان این قضا^{۳۳}

قوم دیگر می‌شناسم ز اولیا
از رضا که هست رام آن کرام
در قضا ذوقی همی بینند خاص
هر چه آید پیش ایشان خوش بود
زهر در حلقومشان شکر بود
جملگی یکسان بودند نیک و بد
کفر باشد نزدشان کردن دعا

حجرالأسود

یکی از اعمال حُجاج به هنگام طواف، استلام (تماس) و تقبیل (بوسیدن) حجرالأسود است. در هر طوافی حاجی سعی می‌کند که خود را به حجرالأسود برساند و اگر به جهت ازدحام جمعیت نتواند به آن برسد به هنگام عبور از موازات آن به سویی نگاه کرده، اشاره‌ای می‌کند، که این عمل به جای استلام و تقبیل محسوب می‌گردد.

از نظر عرفان حجرالأسود دست خدا در کعبه است و هنگامی که حاجی خانه خدا را طواف می‌کند در هر گردش با رساندن خود به حجرالأسود و بوسیدن آن، با خدا بیعت می‌کند.^{۳۴}

حضرت امام خمینی علیه السلام می‌فرماید:

«و در لمس «حجرالأسود» بیعت با خدا بندید، که با دشمنان او و رسولانش و صالحان و آزادگان دشمن باشید و به اطاعت و بندگی آنان، هر که باشد و هر جا باشد - سرنهید و خوف و زبونی را از دل بزداید که دشمنان خدا و در رأس آنان شیطان بزرگ زبوندند».^{۳۵}

کسی که در خانه خدا حضور دارد، هر بار که به دور خانه او می‌گردد، یکبار حجرالأسود را لمس می‌کند که به منزله دست خدا می‌باشد در واقع دستش را در دست خدا نهاده و با او بیعت بسته است. در این صورت باید توجه کند که او در محضر چه عظمتی و دستش را در دستان که نهاده است. باید ادب خاص این جایگاه را، که عرفا از آن به «ادب مع الله» تعبیر

می‌کنند، حفظ کند.

آن‌که دستش به دست خدا رسیده و پایش در حرم امن الهی قدم زده و چشمش به خانه او افتاده و گوشش ندای حق را شنیده است، دیگر به خود اجازه نمی‌دهد که از آنها در راه غیر رضای خدا استفاده کند.

حضرت امام خمینی رحمته الله علیه در جای دیگر می‌فرماید:

«توجه داشته باشید که سافرتان سفر به سوی خدای تبارک و تعالی است. باید همانطوری که مسافرین الی‌الله؛ مثل انبیاء علیهم‌السلام و بزرگان از دین ما مسافرتشان الی‌الله در تمام زمان حیاتشان بوده است و یک قدم تخلف نمی‌کردند از آن چیزی که برنامه وصول الی‌الله بوده است.

شما هم الآن «وفود» الی‌الله دارید. شما در میقات که می‌روید لبیک به خدا می‌گویید؛ یعنی تو دعوت کردی و ما اجابت. مبدا عملی انجام بدهید که خدای تبارک و تعالی بفرماید که خیر، شما را قبول ندارم.»^{۳۶}

پی‌نوشتها:

۱ - الزور الأعم يكون في زمان خاص للزمان الخاص الذي يكون للحج و الزور الأخص للذي هو العمرة لا يختص بزمان دون زمان. فحكهما (إلى العمرة) أنفذ في الزمان من الحج الأكبر. و حكم الحج الأكبر أنفذ في استيفاء المناسك من الحج الأصغر، ليكون كل واحد منهما فاضلاً مفضولاً، ليتفرد الحق بالكمال الذي يقبل المفاضلة - و ما سوى الله ليس كذلك حتى الأسماء الإلهية و هم الأعلون - يقبلون المفاضلة - فالزيارة الخاصة مطلقة الزمان على قدر مخصوص. (فتوحات مكية، باب ۷۲، فصل ۲۴).

۲ - انفال: ۲۴

۳ - بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۹، روایت ۶۱ باب ۴

۴ - فرقان: ۶۰

۵ - فإله بين قلب عبده المؤمن و البيت بيت اسمه تعالی و العرش مستوى الرحمن... . فبين القلب و العرش في المنزلة، ما بين اسم الله و اسم الرحمن. «إيما تدعوا فله الأسماء الحسنى» و ما انكره إلا المحرومون... فافهم! فقد نبهتك لأمور: إن سلكت عليها جلت لك في العلم الإلهي ما لا يقدر قدره إلا الله. فان العارف بقدر ما ذكرناه من العلم بالله الذوق، اليوم عزيز. (فتوحات، باب ۷۲، فصل ۲۰).

۶ - آل عمران: ۹۷

۷ - حج در کلام و پیام امام خمینی رحمته الله علیه، ص ۱۵



٨ - و لله على الناس حج البيت... و فُرِيء بكسر الحاء - و هو الاسم - و بفتحها و هو المصدر - فمن فتح وجب عليه أن يقصد البيت ليفعل ما أمره الله به أن يفعله عند الوصول اليه و من قرأه بالكسر و اراد الاسم، فمعناه أن يراعى قصد البيت... فيقوم في الكسر مقام البيت و يقوم في الفتح مقام خادم البيت. (فتوحات، باب ٧٢ فصل ٢٨ و ٢٦).

٩ - إعلم أن الإزار و الرداء لما لم يكونا مخيطين، لم يكونا مركبين و لهذا وصف الحق نفسه بهما لعدم التركيب. إذ كل مركب في حكم الانفصال و هذا سبب وجوب قول القائل. بأن صفات المعاني الإلهية ليت بأعيان زائدة على الذات... يقول تعالى في حديث قدسى: الكبرياء ردائي و العظمة أزارى، فهذا احرام الهى، فإنه ذكر توبين ليسا لمخيطين... . فالمحرم قد تلبس بصفة هي للحق معنوية و في الخلق حسية، هما في الحق كبرياء و عظمة و في الخلق راد و ازار. (فتوحات، باب ٧٢، فصل ١٢٦ و ١٢٧).

١٠ - جائيه: ١٣

١١ - بقره: ٢٩

١٢ - الذاريات: ٥٦

١٣ - دفتر چهارم، ابيات، ٣٠٢٩ و ٣٠٢٨

١٤ - لما أمر الله تعالى الإنسان أن يدخل في الإحرام فيصير حراماً بعد ما كان حلالاً و صفه بصفة العزة أن يصل اليه من الأشياء التي كانت يصل اليه قبل أن يتصف بهذه المنفعة اذا الأشياء تطلب الإنسان: لأنها خلقت من أجله فهي تطلبه بالتسخير الذي خلقها الله عليه... . فهذه عزة اضافية لأنه حَجْرٌ ثُمَّ أَبَاحَ فجعل الحق. بخلقه عزة و تحجيراً في عبادات. من صوم و حج و صلاة - أن يصل اليه بعض ما خلق من أجله فاعتز و امتنع عن بعض الأشياء و لم يمتنع ان يناله بعضها... . فما حرمت عليه (الإنسان) الأشياء على الحقيقة و انما هو الحرام على الأشياء لأنه ما خلق إلا لربه و الأشياء خلقت له فهي تطلبه كما أنه يطلب ربه. فقد بينت لك مرتبتك... فأبان سبحان لك عن مرتبتك لتعرف موطن ذلك عن موطن عزتك و أنت ما اعتزرت و لا صرت حراماً على الأشياء منك بل هو جعلك حراماً على الأشياء أن يتالك فامرك أن تحرم فدخلت في الأحرام فصرت حراماً. (فتوحات، باب ٧٢، فصل ١٦٩ تا ١٧١).

١٥ - بقره: ١١٥

١٦ - الدلالة على البيت دلالة على نفسك. ثم انه ذلك على «البيت» الذي هو مثلك و من جنسك اعنى أنه مخلوق. فدلالته لك على «البيت» دلالاته على نفسك؛ في قوله: من عرف نفسه فقد عرف ربه فاذا قصدت البيت انما قصدت نفسك فاذا وصلت الى نفسك عرفت من أنت؟ و اذا عرفت من أنت، عرفت ربك... . فانه هناك يحصل لك العلم الصحيح فإن الدليل قد يكون خلاف المدلول و قد يكون عين المدلول. فلا شيء أول على الشيء من نفسه... فالإنسان أقرب دليل عليه (ربه) من كونه مخلوقاً على صورته و لهذا ناداك من قريب لتقرب المناسبة فقال: انى قريب اجيب دعوة الداعى اذا دعاني. (باب ٧٢، فصل ٢٥٢).

١٧ - منطلق الطير، تصحيح دكتور مشكور، ص ٢٧٥

١٨ - النجم: ٩

١٩ - فالإجابة لله بالتلبية لدعائه و رفع الصوت به من أجل البيت لبعده «عن المدعو فإنه دعاه من البيت» لأنه دعاه ليراه فيه لتجليه كما «أسرى بعبده ليلاً... ليريه من آياته» التي هي دلالات عليه و قد يكون ظهور الشيء للطالب دليلاً على نفسه، فيكون من آياته ان يتجلى له فيراه فيكون له دليلاً على نفسه فوجب رفع الصوت بالتلبية لاجل مالبيت من الحظ في هذا الدعاء فإنه المقصود في اللفظ فهو (البيت) الحجاب على الوجه المقصود. (فتوحات، باب ٧٢، فصل ٢٥٥).

٢٠ - مولوى

٢١ - غافر: ٦٠

٢٢ - مائده: ٩٤

٢٣ - مائده: ٩٥

٢٤ - مائده: ٩٦

٢٥ - مثنوی، تصحیح نیکلسون، دفتر اول، ص ١٦٩

٢٦ - انبیا: ٣٠

٢٧ - (فتوحات، باب ٧٢ فصل ١٧٨ و ١٨٠).

٢٨ - حج در کلام و پیام امام خمینی علیه السلام، ص ٩ و ١٠، انتشارات مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.

٢٩ - کلیات اشعار اقبال لاهوری، تصحیح احمد سروش، ص ٧٥

٣٠ - همان مدرک، ص ٦٩ و ١٧

٣١ - همان مدرک، ص ٦٩ و ١٧

٣٢ - و اما العارفون فأنهم لا یقطعون «التلبیه» لا فی الدنیا و لا فی الآخرة. فأنهم لا یزالون یسمعون دعاء الحق فی قلوبهم مع انفسهم. فهم ینتقلون من حال الی حال بحسب ما یدعوههم الیه الحق و هكذا المؤمنون الصادقون هم فی الدنیا دعاهم الشرع الیه فی جمیع افعالهم و اجابتهم هی العاصمه لهم من وقوعهم فی محذور. فهم ینتقلون ایضاً من حال الی حال لدعاء ربهم ایاهم فهو سبحانه داع ابداً و العارف غیر محجوب السمع فهو مجیب ابداً. (فتوحات، باب ٧٢، فصل ٢٧٨).

٣٣ - مثنوی، دفتر سوم، ص ١٦٧ تصحیح رمضان.

٣٤ - الحجر الأسود یمین الله فی الأرض لتبایعه فی کل شوط مبایعة رضوان و بشری بقبول لما کان منافی کل شوط... فاذا انتهینا الی الیمین الذی هو «الحجر» استشعرنا من الله سبحانه بالقبول. فبایعناه و قبلناه بمیته المضافة الیه قبله قبول فرح استیشار. هكذا فی کل شوط فان کثر الازدحام علیه اشرفنا الیه اعلاماً باننا نرید تقبیلہ. (فتوحات، باب ٧٢، فصل ٢٩٥ و ٢٩٦).

٣٥ - حج در کلام و پیام امام خمینی علیه السلام ص ١٧

٣٦ - همان، ص ١١